

احزاب، سازمان ها،  
و گروه های مخالف شاه

مجاهدین

از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷

از اواسط اردیبهشت ۱۳۵۴ هر یک از دو سازمان مجاهدین راه جداگانه‌ای را در پیش گرفتند. مارکسیست‌ها با حفظ آرم سازمان و تغییر علائم و نشانه‌های گذشته، حذف آیات قرآن و تاریخ پیدایش سازمان و نیز افزودن مشت گره خورده به نشانه وابستگی به طبقه کارگر، آرم جدیدی را برای خود تهیه کردند. آنها مجاهدین مسلمان را با عناوینی مانند «خاننان» «سکتارین»، «جدائی طلب» و همکاران بالفعل ساواک متهم نمودند و روزنامه «نشریه» و «جنگل» را به جای روزنامه مجاهد، به عنوان ارگان سازمان منتشر ساختند. همچنین هر سه ماه یک بار روزنامه جدیدی را به نام «قیام کارگر» منتشر کردند. در زمینه فعالیت‌های سازمانی، مارکسیست‌ها توجه بیشتر خود را مصروف نفوذ در کارخانه‌ها و برپائی اعتصابات کردند و با سازمان آزادی‌بخش فلسطین (P.L.O)، یاغیان ظفار، جمهوری دموکراتیک یمن و مارکسیست‌های وابسته به کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، ارتباط نزدیکی را برقرار کردند. افزون بر این، برای ایجاد جبهه متحد، با سازمان فدائیان خلق به مذاکره پرداختند ولی این ابتکار نه تنها به نتیجه نرسید، بلکه به رویارویی و اتهام متقابل آنان به یکدیگر منتهی شد. فدائیان، مجاهدین مارکسیست را به «مائوئیست دگماتیست» و مسلمانان فرصت‌طلب ضد مارکسیست و مدعیان دروغ پرداز طرفدار طبقه کارگر متهم ساختند.<sup>(۱)</sup>

مجاهدین مارکسیست نیز فدائیان را به گروه «لاسن زن» با بورژوازی کوچک، مانند جبهه ملی و

# احزاب سیاسی ایران

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷

محمود نقیسی

نوشت: «این رویداد یک بار دیگر ثابت کرد که مسلمانان نباید به مارکسیست‌ها اعتماد کنند [...] این به اصطلاح مجاهدین مارکسیست نه تنها استالینیست نیستند بلکه فاشیست می‌باشند.<sup>(۲)</sup> ابراهیم یزدی از سران نهضت آزادی، چند سال بعد، ضمن تأکید بر اهمیت نقش سازمان مجاهدین در صحنه مبارزات ملی و اسلامی، تغییر رهبری سازمان را از گروه اسلامی به مارکسیست، به عنوان خیانتی آشکار و ضربه ای غیر قابل جبران بر حرکت اسلامی دانست و نوشت: «سازمان مجاهدین خلق در طی یک دوره از مبارزات ملت ایران، یعنی از سال ۱۳۵۰ به بعد، به دنبال حماسه آفرینی‌های مجاهدین اولیه در زندان‌ها و انجام یک سلسله عملیات نظامی، به تدریج به عنوان تنها سازمان مورد اعتماد و قبول مردم و مبارزین مسلمان در آمده بود [...] ظهور سازمان مجاهدین اولیه در صحنه مبارزات ملی و اسلامی ایران موجب جهش و گسترش وسیعی در تمامی ابعاد عقیدتی-سیاسی و نظامی حرکت اسلامی

دیگران و پیرو چه‌گوارا و منحرف از استراتژی مارکسیسم-لنینیسم متهم ساختند<sup>(۳)</sup>

این اختلافات درونی - پس از انشعاب - سازمان مجاهدین اسلامی را نیز تضعیف کرد و افراد آن را پراکنده ساخت. افراد کادری‌هایی که دستگیر نشده بودند، در تهران و شهرستان‌ها و همچنین محکومین این گروه در زندان قصر، که در رأس آنها مسعود رجوی قرار داشت و قوی‌تر از دیگر گروه‌ها بود، برای حفظ سازمان بطور پراکنده به فعالیت پرداختند. همچنین مجاهدین اسلامی به افراد خود توصیه کردند که از مجاهدین مارکسیست فاصله بگیرند و مارکسیست‌ها را به در اختیار گیری سازمان از طریق کودتا، دزدیدن نام سازمان، و نیز نفاق افکنانی که به سود ساواک عمل می‌کردند، متهم نمودند.<sup>(۴)</sup>

تبلیغات علیه مجاهدین مارکسیست منحصر به مجاهدین اسلامی نبود، گروه‌های اپوزیسیون در خارج از کشور نیز آنها را به باد انتقاد گرفتند. ابوالحسن بنی‌صدر در پاریس، در رساله‌ای زیر عنوان «منافقین از دیدگاه ما»

گردید [.....] و تغییر رهبری سازمان از یک گروه اسلامی به یک گروه مارکسیست - لنینیست یعنی مرتد شدن، که یک خیانت و انحراف آشکار و غیر قابل بخشایش بود و ضربه‌های غیر قابل جبرانی را به حرکت اسلامی وارد ساخت<sup>(۵)</sup>.  
 نهضت آزادی ایران در آمریکای شمالی نیز مجاهدین مارکسیست را مورد انتقاد و سرزنش قرار داد و آنها را به قتل شریف واقعی و صمدیه لباف متهم کرد و از آنها به نام دو شهید واقعی یاد نمود. همچنین یکی از نشریات مجاهدین را تحت عنوان «صد و پنجاه سؤال از یک چریک» تجدید چاپ کرد و در تحلیلی در این زمینه، اقدام مجاهدین مارکسیست را در تغییر دادن نام سازمان، همانند روش آمریکایی‌ها در جنگ با مردم انقلابی ویتنام دانست که گفته بود: «آمریکایی‌ها و پنتاگون، برای بی اعتبار کردن ستیزه‌گران انقلابی «ویت مینه» را که نام واقعی آنهاست به «ویت کنگ» تبدیل کرده‌اند<sup>(۶)</sup>». روحانیون و گروه‌های مذهبی، پس از جدائی و نفاق بین مجاهدین، نظریات گوناگونی ابراز داشتند؛ برخی هر دو دسته را مورد انتقاد و حمله قرار دادند و آنها را «التقاطی» خواندند و حتی اعلام کردند که نباید به کشته شدگان آنها لقب شهید اطلاق شود.<sup>(۷)</sup> این گونه انتقادات از سوی روحانیون موجب گردید که گروهی از مجاهدین مسلمان بکلی از سازمان کنار بروند.

اینان، دستگاه رهبری بویژه مسعود رجوی را به باد حمله گرفتند و سازمان را متهم کردند که با عملکرد نامناسب خود از روحانیت فاصله گرفته و در برابر مارکسیسم هشیاری و مراقبت کافی به خرج ندادند و همچنین در رابطه با دیگر گروه‌های اپوزیسیون مذهبی بسیار انعطاف ناپذیر بوده است. رهبری این گروه به عهده لطف الله میثمی بود.<sup>(۸)</sup> این گروه پس از انقلاب خود را «نهضت مجاهدین مسلمان» نامید. مجاهدین مسلمان، به رغم مشکلات پی در پی،

پی، سازمان را حفظ کردند و با عناوین جدید- بیشتر در شهرستان‌ها- به مبارزه ادامه دادند. در اصفهان با ایجاد سلولی به نام گروه مهدویون، ضمن پخش اعلامیه‌هایی، به چند پاسگاه پلیس حمله کردند و در یک مورد از آن نیز دو تن تلفات دادند. در همدان، گروه شیعیان راستین، چهار تن از مأموران ساواک را کشتند و به یکی از بانک‌های دولتی دستبرد زدند. در تبریز، با نام «فریاد خلق خاموش نشدنی است»، در دفتر



حزب رستاخیز بمب منفجر کردند. در زنجان، با عنوان مجاهدین، به رهبری یک سرگرد فراری ارتش، مقامات محلی را به ستوه آوردند. در مشهد، با حفظ نام مجاهدین، در چند ساختمان از جمله ساختمان کنسولگری انگلیس، جامعه فرهنگی ایران و آمریکا بمب منفجر کردند.

#### مجاهدین مارکسیست

مجاهدین مارکسیست از رقیبان خود - مجاهدین مسلمان - فاعلتر بودند. آنان در تیرماه

۱۳۵۴، در تهران، به یک اقدام ناموفق ولی پر سر و صدا دست زدند و در صدد کشتن یکی از دیپلمات‌های آمریکایی برآمدند. همچنین در یک مورد دیگر، طی نبرد خیابانی با پلیس، پنج تن کشته دادند. در مرداد ماه همان سال، در یکی از پاسگاه‌های بزرگ پلیس در حومه شمال تهران بمب منفجر کردند و نیز در وسط روز سه تن آمریکایی کارمند مؤسسه «راکول اینترنشنال» (Rockwell International) را کشتند. در اعلامیه نظامی شماره ۲۴ مجاهدین که پس از این اقدام انتشار یافت چنین گفته شده بود: «اعدام این سه تن به تلافی صدور احکام اعدام‌های اخیر و به نشانه اعتراض به خرید میلیون‌ها دلار جنگ‌افزار است».<sup>(۹)</sup> چند ماه بعد دولت اعلام کرد که هشت تن «تروریست» مسئول قتل اعضای مؤسسه «راکول» اعدام شدند. در بهمن ۱۳۵۴، مجاهدین مارکسیست در صدد برآمدند تا محل ساختمان کنفرانس سرمایه‌گذاران خارجی در تهران را منفجر کنند. ولی بمب زودتر از موعد عمل کرد و حامل آن زخمی شد. در اردیبهشت ۱۳۵۵ نیز بمبی را در راهروی دفتر نمایندگی سیاسی اسرائیل در تهران منفجر کردند. در آبان ۱۳۵۵، در یک زد و خورد شدید دو ساعته با پلیس در مرکز شهر تهران، که طی آن خانه تیمی آنان توسط پلیس محاصره شده بود، بهرام آرام و دو تن دیگر از رهبران سازمان جان باختند. تداوم این گونه عملیات، از زمان جدائی این دو سازمان تا انقلاب ۱۳۵۷، برای مجاهدین به بهای از دست دادن چهل و دو تن و برای مجاهدین مارکسیست به بهای از دست دادن چهل و شش تن تمام شد. بسیاری از این عده، مانند چهل و یک تن از مجاهدین که بین سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ کشته شدند، جوانان تحصیل کرده دانشگاهی بودند و به خانواده‌های متوسط تعلق داشتند.

## نگاهی به زنان شجاع و مبارز دو سازمان مجاهدین خلق و چریک های فدائی خلق

باشکل گیری جنبش مسلحانه، زنان بسیاری به این جنبش روی آوردند. این زنان آزاده چریک دوشی به دوشی مردان مبارز دست اندرکار پیشبرد یکی از سترگ ترین مبارزات سیاسی علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه شدند. در جریان همین مبارزه بود که زنان انقلابی، قویتر از خیلی از مردهای جامعه، عهده دار انجام وظایف



مرضیه احمدی اسکوئی

سیاسی و نظامی شدند و از این طریق قدرت و توانائی های زن را در یک جامعه مرد سالار در مقابل چشمان همگان قرار دادند و این حرکت، اعلان جنگی قاطع به تمامی ذهنیت های عقب مانده ای بود که زن را موجودی درجه دوم و حقیر می پنداشت.

حضور گسترده زنان در مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه، عنوان زندانی زن سیاسی و نیز زندان زنان سیاسی را هویت بخشید. با توجه به فرهنگ پدرسالاری موجود در جامعه ایران و نگرشی که نسبت به زن وجود داشت، آن هم در دوره شکل گیری جنبش مسلحانه، تصور اینکه زنانی فقط به جرم عقایدشان زندانی شوند، پدیده ای شگفت انگیز بود. در زندان، همچنان

شکنجه در مورد آنان نیز اعمال می شد، چرا که گرفتن اطلاعات آن قدر برای ساواک مهم بود که جنسیت را نمی شناخت. اما جنس زن بودن، حتی در پشت دیوارهای زندان، چگونگی خودش را نشان داد، زیرا در آنجا از تجاوز به زنان به عنوان ابزار شکنجه استفاده می شد و در چنین شرایطی بود که شهادت مهرنوش ابراهیمی دانشجوی پزشکی و اولین زن چریک فدائی در خیابان، به حماسه تبدیل شد و دختران جوان، بویژه دانشجویان دانشگاهها را تحت تاثیر عمیقی قرار داد و سبب شد مرضیه احمدی اسکوئی، معلم و زنی آگاه و روشنفکر، به اسطوره ای از اسطوره های جنبش مسلحانه علیه رژیم شاه تبدیل شود:

من یک زنم

زنی که مرادف مفهومش

در هیچ جای فرهنگ ننگ آلود شما

وجود ندارد

زنی که در سینه اش دلی

آکنده از زخم های چرکین

خشم است

زنی که در چشمانش

انعکاس گلرنگ گلوله های آزادی

موج می زند

زنی که دستانش را کار،

برای گرفتن سلاح پرورده است (۱۰)

باید اشاره کرد که هنوز نام و نشان همه زنان مبارز و شجاعی که در جنبش مسلحانه شرکت داشتند به دست نیامده است و در این باره بایستی تحقیقی کامل و همه جانبه به عمل آید که جای آن در این مقوله نیست، ولی کیفیت فعالیت و جان سپاری زنان مجاهد شایان توجه است. هر چند که بطور کلی تعداد کشته شدگان زنان سازمان مجاهدین مسلمان از تعداد تلفات

زنان مجاهد مارکسیست کمتر بود و به یک سوم تعداد آنان می رسید. زیرا زنان سازمان مجاهدین مسلمان بیشتر مأموریت های ماندنی تر، ارتباط، خانه داری، تبلیغات و نظایر این کارها را بر عهده داشتند، در صورتی که زنان سازمان مجاهدین مارکسیست به عنوان عضو مبارز، در زد و خوردهای مسلحانه شرکت داشتند و حتی در مواردی نیز رهبر عملیات بودند. بی مناسبت نیست که در اینجا از چند تن از این زنان شجاع و مبارز یاد کنیم: منیژه اشرف زاده کرمانی نخستین زن مجاهدی بود که در مقابل جوخه آتش قرار گرفت. او عملیات گروهی را رهبری می کرد که در سال ۱۳۵۴ دو مستشار آمریکائی را ترور کردند. منیژه از یک خانواده متوسط بود و مادرش به حرفه پزشکی اشتغال داشت. منیژه دانشجوی رشته علوم اداری و بازرگانی دانشگاه تهران بود که به مجاهدین پیوست و تظاهراتی را علیه رژیم در دانشگاه ترتیب داد. فاطمه بهجت تیفتکچی، عضو هیأت تحریریه قیام کارگر بود و در نبرد خیابانی با پلیس مجروح شد و قبل از دستگیری با سیانور خودکشی کرد. او فارغ التحصیل دانشگاه تهران بود و در مدرسه دخترانه رفاه تدریس می کرد و به یک خانواده مذهبی تعلق داشت. گفتنی است که سازمان مجاهدین مسلمان، خاتم تیفتکچی را در زمره زنان مجاهد سازمان خود منظور کرده است. منیژه بتول افتخاری، یکی دیگر از زنان سازمان مجاهدین بود که در چند مرحله از عملیات نظامی شرکت کرد و سرانجام نیز به هنگام بمب گذاری در محل کنفرانس سرمایه گذاران خارجی به هلاکت رسید. منیژه بتول افتخاری از یک خانواده متوسط همدانی بود که به هنگام تحصیل در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران به مجاهدین پیوست. برادرش نیز عضو سازمان مجاهدین مسلمان بود.



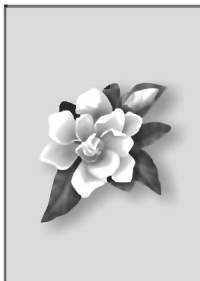
غزال آینی



صبا بیژن زاده



طاهره خرم



لیلا گل آبکناری

## یادی از چهار زن عضو سازمان چریکی

### فدائیان خلق

مریم سطوت که زنی مبارز و عضو سازمان چریکی فدائیان خلق بوده است، درباره تعدادی از زنان شجاع و مبارزی که هر یک به نوعی جان خود را در راه آرمان‌های بزرگ خویش فدا کرده‌اند به داوری می‌نشیند و در مقاله‌ای زیر

عنوان «آرزوهای بزرگ»، چنین می‌نویسد: لیلا گلی آبکناری، صبا بیژن زاده، غزال آینی و طاهره خرم، نه از ناموران و بزرگان سازمان، بلکه چهار تن از فدائیان هستند که ده‌ها نظیر آنان در آن سال‌ها در درگیری‌های مسلحانه کشته شدند و صدها نظیر آنان در سال‌های پس از انقلاب به زندان افکنده شده و یا اعدام شدند. و بسیاری دیگر نیز مجبور به ترک وطن شده و امروز در گوشه و کنار جهان زندگی‌های دیگری را تجربه می‌کنند. من این چهار زن را از آن رو برگزیدم

تاریخ فدائیان به بررسی احساسات و انگیزه‌های این زنان بازمی‌گردد؛ لیلا، محصل روستای شهر آبکنار بود و غزال پرورش یافته در یک خانواده روشنفکر و مدرن، صبا، کارمند و دارای زندگی مستقل و همچنین طاهره، فرزند یکی از ثروتمندترین خانواده‌های ایران بود. آنان در کنار هم و در درون یک تشکیلات، به رزمی مشترک پرداختند که آنان را تا پای جان فرا خواند. لیلا گلی آبکناری زمانی به سازمان پیوست که هنوز محصل بود. او با همه سادگی‌ها و صفای

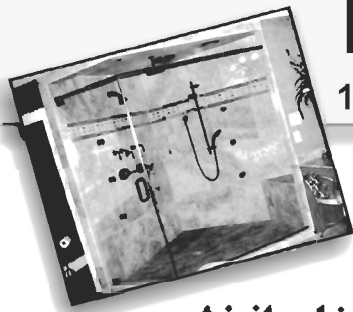
که چهار شخصیت فردی-اجتماعی متفاوت از اعضاء دوره اولیه سازمان چریک‌های فدائی خلق بودند و بررسی وضعیت آنان می‌تواند به عنوان چهار نمونه، تصویر روشنی از آن دوران را ارائه دهد. به اعتقاد من بررسی شخصیت‌های واقعی که این سازمان را بنیاد نهادند و عملکردهای آنان در زندگی، بیش از نظرات رسمی و تئوریک، توضیح دهنده روان‌شناسی اجتماعی این نسل از جوانان روشنفکر ایران است که علائق خود را در این سازمان می‌جستند. بخشی از بررسی

# TILE & ALL

12183 Katy Freeway • Houston, TX 77079

## 281-531-TILE

(8453)



رضا روانبخش

حمزه غزوی

## Tile Sale

Tile \* Wood \* Stone \* Granite \* Laminate \* Carpet

269tile&all

Specials

### Tiles

\$0.69 sq/ft  
and up

### Specials

### Granite Countertop

\$29.95 sq/ft  
and up installed

Specials

### Laminate

\$3.79 per sq/ft  
and up installed

Specials

Specials

یک دختر جوان محصل در یک شهر کوچک به خانه تیمی و زندگی چریکی پیوست و همه این سادگی و صفرا را تا روز خودکشی اش - به هنگام دستگیری در جشن خواهرش در سال ۶۱- با خود به همراه داشت. او را برای اولین بار در اوائل سال ۵۶ در یک خانه تیمی چریکی در اصفهان دیدم. آن زمان تیم ما (عابد، نادر و من)، مشی مسلحانه را به عنوان تنها راه مبارزه رد کرده و این نظر را به سازمان نیز اعلام کرده بود و با بیم و نگرانی در انتظار واکنش رهبری سازمان بود به یاد دارم که تیم ما به همه حرکات سازمان مشکوک بود، بخصوص عابد، خیلی نگران بود و تلاش می کرد از لابه لای صحبت ها بفهمد که برنامه سازمان در ارتباط با ما چیست. تا بالاخره فهمیدیم دختری را به عنوان مسئول تیم ما تعیین کرده اند. لیلا، دختر ۱۸ ساله ای بود که به عنوان مسئول تیم ما و حفظ زندگی چهار عضو این تیم انتخاب شده بود. ابتدا من در رابطه با او چشم بسته بودم. پرده ای در وسط اتاق نصب شده بود و ما از پشت آن با یکدیگر حرف می زدیم تا در صورت دستگیری، امکان خطر برای دیگری وجود نداشته باشد. چشم بسته بودن من معنایش این بود که ماندن من در آن جا موقتی است. حدس ما آن بود که ما را ایزوله کرده و به خانه تک نفری و کار در کارخانه می فرستند و رابطه مان را با سایرین قطع خواهند کرد. من قبلاً در کارخانه کار کرده بودم. این موضوع برایم نگران کننده نبود. نگرانی من از تنهایی و دوری از دیگران بود. من لیلا را نماینده رهبری سازمان و عضوی در مقابل خود می دانستم و احساس بسیار بدی نسبت به او که آن سوی پرده بود داشتم. بعد از مدتی تصمیم بر آن شد که ما همگی در همان خانه بمانیم. رفتار لیلا و پاکی احساسات او در همان اولین روزها که پرده را کنار زدیم، همه یخ های مرا آب کرد. ما خیلی زود به هم نزدیک شدیم و رابطه ای دوستانه و

خواهرانه پیدا کردیم و لیلا آن چیزهایی را که تیم ما در جلسات رسمی اش قادر به بیان آن نبود و نیز احساسات دخترانه و بلند پروازی های جوانانه اش را با من در میان می گذاشت. در همان خانه بودیم که عابد به سر یک قرار رفت و دیگر باز نگشت. کشته شدن عابد، در شرایطی که من مشی سازمان را قبول نداشتم و مهمتر از آن از برخی مسائل درون سازمانی به شدت دل چرکین بودم، برای من ضربه روحی سنگینی بود و لیلا با وجود سن کمش مرا درک می کرد. در آن زمان هر تیم یک یا چند خانه ذخیره داشت که در صورت ضربه خوردن، افراد تیم می توانستند به آن خانه ها بروند. من و لیلا خانه ای در یکی از محلات پرت اطراف اصفهان داشتیم. توجه ما آن بود که در روستاهای اطراف سپاهی دانش هستیم و آخر هفته ها به شهر می آئیم. بعد از ظهر روز پنجشنبه از خانه تیمی راه می افتادیم و از میان کوچه پس کوچه های اصفهان که من عاشق مادی هایشان (نهرهای کوچک منشعب از زاینده رود) بودم، پیاده تا آن سر شهر می رفتیم و پس از سر زدن به در و همسایه و به اصطلاح توجه خانه، می نشستیم و تا نیمه های شب حرف می زدیم. لیلا با آشفتگی بسیار از برادرش روزیه که در آن زمان زندانی سیاسی بود می گفت. او آن قدر از روزیه تعریف کرده بود که من او را بطور کامل می شناختم. پس از انقلاب، زمانی که او را در ستاد سازمان دیدم، آن قدر گرم و آشنا با وی برخورد کردم که او در حیرت مانده بود که من او را از کجا می شناسم. روزیه پس از انقلاب و در رابطه با سازمان راه کارگر کشته شد.

اما من، هیچ گاه نتوانستم با لیلا در مورد مسائل مورد اختلاف بحث کنم. او خیلی غد بود. اگر می گفت نه، به هیچ وجه نمی شد نظرش را تغییر داد و من هم آدمی نبودم که ملاحظه هیچ کس، حتی لیلا را بکنم. پس از چند ماه

زندگی مشترک، من به تهران منتقل شده و از لیلا جدا شدم. پس از انقلاب و برداشته شدن حصارهای خانه های تیمی، ما دوباره یکدیگر را دیدیم، این بار در زندگی باز و علنی. پس از انقلاب، من و لیلا کماکان از نزدیکترین دوستان هم بودیم. پس از انشعاب او به اقلیت پیوست و من به اکثریت و دوستی ما پایان یافت و من هیچ گاه خود را به خاطر اینکه اختلاف سیاسی اقلیت و اکثریت بر دوستی من و او سایه افکند نبخشیدم.<sup>(۱۱)</sup>

### پانویس:

- ۱- سازمان فدائیان، نشریه ویژه بحث در درون دو سازمان، ۱۳۵۵
- ۲- سازمان مجاهدین (مسأله حاد جنبش ما)، همچنین ضمیمه بر مسأله حاد جنبش ما، ۱۳۵۶
- ۳- بررسی دوباره مسائل سازمان مجاهدین از آغاز تاکنون، روزنامه اطلاعات، ۲۹ شهریور ۱۳۶۰ (سپتامبر ۱۹۸۱) و «گامی فراتر در افشای منافقین»، سازمان مجاهدین، ۱۳۵۶، صفحات ۶۰ و ۶۱ (۱۹۷۷)
- ۴- بنی صدر، «مجاهدین از دیدگاه ما»، ۱۳۵۷، صفحات ۱۱۷-۱
- ۵- دکتر ابراهیم یزدی، «آخرین تلاش ها در آخرین روزها»، انتشارات قلم، چاپ پنجم، پائیز ۱۳۳۳، صفحات ۱۲ و ۱۳
- ۶- نهضت آزادی ایران، صد و پنجاه سوال از یک چریک، ۱۳۵۶، ص ۴
- ۷- بررسی دوباره مسائل سازمان مجاهدین از آغاز تاکنون، روزنامه اطلاعات، ۲۹ شهریور ۱۳۶۰ (۱۹ سپتامبر ۱۹۸۱)
- ۸- همان، مهندس میثمی در محاکمات سال ۱۳۵۱ به دو سال زندان محکوم شد. پس از آزادی در سال ۱۳۵۴ به علت انفجار بمب در خانه تیمی که منجر به قطع یک دست و نایبانی هر دو چشم او شد، دوباره دستگیر و پس از شکنجه های شدید به حبس ابد محکوم گردید.
- ۹- سازمان مجاهدین (اعلامیه نظامی شماره ۲۴)، ضمیمه شماره ۱ مجاهد، آبان-آذر ۱۳۵۵ (نوامبر - سپتامبر ۱۹۷۶)
- ۱۰- سایت دیدگاه، «زندانی سیاسی زن»، از زینت میرهاشمی
- ۱۱- سایت مهدی فتاپور (Fatapour)، «آرزوهای بزرگ»، از مریم سطوت